



قرن بیستم

های ادبی :

مهران - مجله جمشیدی اداره جریده

د - آرن بیستم -

قیمت املاک :

تغییر از صفحه اول ۲ قرآن صفحه آخر یک نفران

نمبره تافوت : ۵۶۳

صاحب اختیار و نویسنده: اساسی ر . میرزاده عشقی -

نک نمبره در طهران عجاتاً یک نفران است

شماره ۵ : ۲ شنبه ۵ شعبان ۱۳۲۸ مطابق ۲۳ جوزا ۱۳۵۰ سال اول

فهرست نگارشات

روز چه باید کرد	میرزاده عشقی	یک نفر کوچک	باقر اسکویی زاده
غزل نغایش آنگی	•	ادبیات مشهوره	صادق درخشان
مسائل مهمه سیاسی	قرن بیستم	پنجاره سید اشرف الدین	قرن بیستم
سیاسیات خارجه	•	آداب در ایران	س . ع . خلیلی
استقوی ملی	عشقی	رکاوکی	•
فست ادبی حیرت حکیم	•	دوستان دی	محمود رستگار
روزگار	•	تنها	عشقی
آراء	•	جایزه	•

روز چه باید کرد!

امروز روز چه باید کرد است روز
های قرض از اجنبی باید نکرد زیر بار
پیکانه باید رفت قرارداد ایران و انگلیس را
باید پذیرفت ببری شد
و امروزه روز چه باید کرد با یک
هیکل بهت و سیاهی بی انگلیفی و نگاه حیرت
در صحنه سیاست این ممکن عرض اتمام
نموده
فریاد قمر خزان تمام افراد جمعیت کار
کنان دردت را متوجش کرده
فضای خالی امروزه صندوق مایه فردا
و آتندید میبکند
لزوم ادبیات همچنان انگیز احساسات
ملی تله های مطلوبیت در مجلس دیروز
ختم شد
مغز سیاست امروزه جز فکر پول چیز
دیگر را نمی پندرد
محله دیروز میدان کشتی گیری استلال
مادان با سیاست انگلیس بود و فضای امروزه
ایران مجادله با احتیاج و آسبی دستی است

چون طبعی از روحان و اغلب ایران آن موسیقی کتباً و عفاً مضامین نامش همگی
و کرده اند ماور این شاره با صوت و آواز این یک غزل از آن ناشی مظهرم کدر خارج
الزموده ناشی هم میزاد خواهد کرده و در آینه ازدهی یک بار دیگر نغایش آراستگار نموده
وین آلمان نغایش را شکل کذاب مایع خواهم نمود
غزل مسافر (المانه مرتب لایش)

(شخص اولی لایش آنگی و سلاطین سلاطین ایران در طرابه های مدافین)

ز دلم دست بدارید که خون میریزد
کدم از درد دل از تربت اخطامانی
آبروی و شرف و عزت ایران قدیم
ذلت و نکبت و بدبختی آثار زول
مکن ایرانی امروزه بفرهاد قیاس
برج اقل ز صنادید (گلی و گلیا) (۱) گلی
تخت جمشید ز بی حسی ما بر سر جم
دروماین که سلاطین همه ماتم زده اند
پرده ماتم شاهان سلف دید عشقی
قطره قطره دلم از دیده برون میریزد
از لاجد بر سر آن سلسله خون میریزد
ذلت و نکبت ایران کنون میریزد
از سر و پسر ما ملت خون میریزد
شرف لیسدر احزاب جنون میریزد
بر سر مقبره نا پلایون میریزد
نخست با سر زلف از سلف و متون میریزد
تسلیم از فلک بوقلابون میریزد
کاذبه دربرده بد از رده برون میریزد

(۱) گلی و گلیا فرانسوی های قدیم را می گویند اند

ایم ولی هیرلای بهم ایران احتیاج یزد و برابر
ما ایستاده و بیم آن میورد که ما را بار
دیگر زیر بار ملت مساعدت این دانت
ختم نماید
تلبیه و اندامری قرائتنامه بلذیه

دوری سطرهای اوراق قرار داد ایران و
انگلیس با مرکب قرمز خنک بطاعت کشیدند
دروازه قصر شهبان و بلاد پوشید و مجریه
را روی مستشاران انگلیسی بستند امروزه
ما مسئول وزارت بیروی پادشاهی خود ایستاده

و غیره از این قبیل اداریتیک و جردن در ثابت ضروری است اگر دوماه بی حقوق بمالند بچه حال خواهند افتاد .
چه باید کرد ،

باید فکر پول کرد ؛ باید بفکر کم کردن مخارج و مصارف زیادی و بودجه مملکت گردید .

باید بفکر جاوگیری از حیث وکیل شدن مالیات ها بدیت مأمورین تا درست باشد باید خرج را بقدری کم کرد که عایدات خزانه این سرزمین فقیر آنرا کفایت نماید بالاخره باید بمأمورین و متصدیان امور دوائر مالیاتی گفت تا دیروز هر چه بردید و هر چه خوردید قاز شصتتان اوش بچاتان

ولی امروز محض رضای خدا و پناه بر وحی باین سرزمین فقر و فلاکت بنمائید پیش از این مگذاوید عایدات این مملکت متم دیده در بخاری اداری حیث و میل گردد

بلی این دستور يك چاره موتی و سست و تقریباً غیر عملی است در مقابل چه باید کرد

جواب چه باید کرد اساسی را باید داد چه باید کرد که چرخهای این مملکت پریشان خراب با این وضعیت غیر قابل ادامه دنبال قطار ترقی امروز دنیا به حرکت افتد باید این مملکت کهنه از هم دررفته فرو ریخته را بازار تمدن دنیا بدو تعمیر کرد چاره جز این نیست

باید این سرزمین را يك چهار سوق و کارخانه بین المالی کرد

باید بدول امریکا ژاپون ساویت روسیه انگلیس فرانسه هلند و غیره از این قبیل ممالکی که می توانند بمثل عتب افتاده کمک کنند اعلان کرد که ما حاضریم با همه ملل داخل همه گونه معاملات اقتصادی بشویم و بالاخره با يك موازین متینی که نتوانند بهما تعدی و اجحافی نمایند این همه مساعدت دست نخورده و انواشی بایر و طرق و شوارع سنگلاخ را به

دست عموم آنها داد تا این مملکت از این حالت ابتدائی طبیعی عهد بربریت خارج شود

تا کی می توانست در يك دوره که سرتاسر دنیا آباد و مملو از صنایع محیر القبول بشر است يك گوشه عالم را پریشان و ویران و نمونه ادوار توحش و یادگار زودکار بربریت باقی گذاشت .

این است جواب چه باید کرد اساسی ولی برای عملی کردن جوابهای چه باید کرد لازم است که در هر چه زودتر مجلس باز شود تا آنجا که بزحمات خود یا با حسن عقیبت همه نسبت به ایشان عجلتاً چه و نکات را بدوش انداخته اند انعکاسات سهمگین این چه باید کرد را از افغان جامعه علاقه مندان به مساعدت این مملکت جواب کنند

مست سیک

سیاسیات داخلی

بنامه آقای رئیس الوزرا و وزیر کرامت داد - آقا به کابینه جدید - شرح فزح مجلس شورای ملی - انتظامات و تغییر رؤسای ادارت و معاونین

جایم . در شماره گذشته مبدج افتاد تمام امور درانه را آقای قوام السلطنه به موجب فرمان ماریان مورخه ۲۲ رمضان معارف باسم امج - و عهده دار گردید و کابینه سابق این از نمود و در روز اداریه ط زود . چون به راه جودیم که عقاید جدید را در این باب اظهار داریم

با اینکه تا زمانه دات سانه داخل ممالک معدله نشد و با اگر هم شده باشند هنوز اثبات آن بدستار و ادوار نگشته - از این شخص رئیس دات و مدبرك و خود قرار داده ممالکات خویش را به مفاد و مدلول بیانیة مذکوره اظهار و ظاهر شان می نمایم .

در قسمت اول دایره سرعت افتتاح مجلس شورای ملی که نمایندگان آذربایجان و به عده لزوم در موکد حاضر و قایم انتظامات اجازت میدهند که کف آقا ابرایان بیله دیج بهارستان رسماً متذوق گفت و میگویند

اخذ

بواسطه فقدان کاغذ خوب که لازم منه کرآور بود متأسفانه کرآور تمثال مبارک - اعلم حضرت عمایرانی بنایوده که داده بودیم بضمیمه طبع ادبیات هیجان روح شاعر بناخیر افتاد

مات کرسی های پارلمان را اندک حال مذکور فاده که باید ازادی و عزت حکومت شوروی و حاکمات ملی را مباد که پس از اصلاح قوی با امان و از به طلال و اصلاحات ملی که از طالع آن یک سه طامات جاگذازی به مملکت ایران رسد . عموم اهالی طرفداران مشروطیت و آزادی خواهان را که و روز محوس (هاجرت قم) بواسطه تقرب فتنه درس در تحت فرماندهی محمد (نارائف) که قش بطرف ایران را اندوه و بخلاف کانه قوانین و حقوق این الدلی قایم حکامت سارو تزاری از یک طرف و قشود نشان از طرف دیگر خلاف این اهل نالمت و نماز و قات و بداند خدایت خویش قرار داده بودند که از این آید و بشن سال است مجلس شورای ملی از اثرات این سیاست سیاسی در قطعی و در ج یان این مدت به هیچ جا نایله های وقت مرصود نبره و مایل افتاح با امان یا بواسطه این آمد مسان غیر مترقب و با واسطه مواج و جاذبات و جرد بر بادند تا آنکه قرار داد انگلیس و ایران بقتضای وقت هوش اندام آورد و متعاقب آن انتخابات در ولات سرعت انجام بجای ندهد لاینگان مجلس مذخپ شدند و در مرکز معاول از صحت بد حاضر و مجلس داشرف افتاح ارد که آنرك می خا می با سحر کهنه دمال دست مدت داده بختارین غرقه غیر قایل عام افتاح دارالشوری مل شدند سا ا که و ثبات آن بختاق و اختلاط نسبی در افراد ملت سات و متقی به بحران های مد الی بگشته (کودتای) سهم حوت و فاعم آورد آن دراه هم بد به عادات و اندام هفتنه در نظر گرفته بود که در سبب هفتنه تحریککنی نامی از افتاح مجلس لبرد خورده خورده مردم مجلس را فراموش کرده بودند

مقتدای

استغناء طبع

۱۳۳۸

در دشت آسمانم اما (۱) يك ستاره نیست
تای ز من به بر سال این اداره نیست
بی اعتنا به حیات کاینده فلک
گردیدم که با رتی ام يك ستاره نیست
بر یشتا و هر فلک پشت پا زدم
نصم چون فلک زده را ستاره نیست
عار آیدم به چرخ کدم اعتنا مرا
بردهم جز بیستم حنارت نظاره نیست
گشتی ما فکاده به کزداب ای بخدا
يك ناخدا که بر کشدش بر کناره نیست
بیچاره نیستم من و در فکر چاره ام
بیچاره آنکس است که در فکر چاره نیست
ای کول شیخ زورده قضا و قدر طبع
بر تاق جفت و خوب و بد استخاره نیست
احوال من نموده دل سنگ خاره آب
آخر دل تو سبک تر از سنگ خاره نیست
من مدعی عشق و فلک این قلب يك چاک
در دشت من جز این سندیاره پاره نیست
عشقی

حمایه آه

یوالو شاعر گویای مغرب
حکیم بخرد دانی مغرب
دو این نکته چه خوش و زان این سخن را
که بقی خوش آنداز آن نکته من را
که اندر سار پان جراتی
و یا ماهی و مرغان هراتی
آهر تیره گروه نسل جانان
دیدم الماسی مانند انسان

عشق و وطن ایران

عشق بخدا همانکه میبخت خدای
از عشق وطن سرشت آب و گل من
چون کابدش زبانی آسردیدم
عشق همه چیز داشت جز عشق وطن
عشقی

هر که در صاف و صاف و صاف و صاف
آلمان احتیاط می آورد

بر تاق نکات سراید فرانسه دوا
آلمان تنی مد فیر طرد جراتی به یادداشت
در دشت فرانسه سبزی شوره است که بر لای
بکن سرحدات بیازی علیا اوامر اکیده صادر
شده و از تفریر گردیده است که از عبور
در سبجات قشون دوا طلب برای (سبزی)
مصلحت بعد آید و دوا آلمان کریش
طواهر نمود که شاری موع را بر طرف
آمده و آفریده و یون لازم بطاقت اشتغال
شده فرستاده است

خبر حای واصل مشن بران است که
در (سبزی) حالات جدیدی از طرف
آلمان با وقوع یقه و افراج انکاس و
سبزی وارد شده و (کروسی استرلین) را
اشغال کرده اند

از لندن اخبار می دارند که (سیرهار
و ادنار) به عثمان ایالتی دوا را انداخته
به حضرت و حضور کسبون و افراج اصلاح
امور سبزی سرکت کرده است یک سیر
دیگری حکمی است که افراج آلمان در
(ایالت) حالات جدیدی نموده اند از طرف
دیگر که از افرایه ایالتی در شهر (پولس)
نمایشات مؤثر نظامی داده اند

از این اخبار فرق می توان استنتاج
کرد که یات (سبزی علیا) به از افرایه
در دشت ایالت و به موجب موده و وسایل مقرر
گردید که به ایالت به آرای سکت این ایالت
سر نوشته آید آن به لوم گردد چه که آن
ایالت و ایالت است موع که فیما بین آلمان
و ایالت واقع شده یکی از اصول ملحق این
در صورت این مملکتی اروپای مرکزی و به
اهلی آن زرا و دنی و له تانی شکلی یافته
که آفریت آن را آلمانی ها احراز کرده
اند و حاله چون ایالتی ها در اقلیت واقع
شده و ایالت آرای سکت به برله الحاق سبزی
به شک آلمان می باشد بنا بر این شروع به
اغتشش کرده و آلمان ها به مقابله کرده
و از لرو به طرفین مصلحتی افقی اقدام
که نه دربار بران و نه دوا و در شهر سبزی
دست در کار آورده و گویا وسایل طرفداران
شورش بسته اند

(پرو باقرخان معلم بیریزی)

یوان بود و مصلحت و مصلحت و مصلحت
دشمنی محسوس کرده اند که ایالت این قوم
طوبی قاع اوده حقی مصلحت طردان را
به قرار سازند و ام مصلحت طرد را به
افقی مصلحت (و مصلحت) قرار داده اند

اول مصلحت مصلحت قشون ایالت کدانه
و نکات های یادر بی نشون یوان که
طوبی شان مصلحت کرده بود و ایالت شند که
بشهادت مایون مصلحتی را به مصلحت قرار
داده و مصلحت شند که مصلحت و مصلحت
الیه (و مصلحت) به آفرید بنا بر این مصلحت
مصلحتی مصلحت آن فرستاده و او را به مصلحت
و مصلحت دعوت نمودند و دشت یوان در
سویب یاد داشت مصلحت در مصلحت مصلحتی
ایالت و مصلحت ها اظهار داشتند که
قصد به مصلحتی از مصلحت و مصلحت مصلحت
و مصلحت ایالتی مصلحت ایالت با مصلحت
مصلحت در مصلحتی مصلحتی که از ایالت آرای
مصلحت مصلحت مصلحت و مصلحت لایه بعد
می آید که مصلحت مصلحت و مصلحت مصلحت
ایالتی برای کال با مصلحت مصلحت

رضایت آلمان و یازی علیا
از قرار اخبار وارده مصلحتی مصلحت
نظامی با وجود مصلحت و مصلحت ها در سبزی
ایالت در مصلحت مصلحتی مصلحتی مصلحتی
آلمان و مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
ایالتی و مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
ایالتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
از ایالت ایالت در ایالت مصلحتی مصلحتی
مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
(سبزی علیا) فرستاده است

کسبون مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
ایالتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
که مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
در (سبزی) مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
مصلحتی و مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
آلمان است

مصلحتی (سبزی) مصلحتی مصلحتی مصلحتی
باقی است مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
و آلمان در سبزی مصلحتی مصلحتی مصلحتی
از طرف آلمان ها مصلحتی مصلحتی مصلحتی
ایالتی که می دارند آلمان مصلحتی مصلحتی
مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی مصلحتی

این ادبیات در شماره (۴) مایع شد ولی چون حروفش خوانا نبود بخوامش بعضی از دوستان در این شماره با حروف خوانا تکرار کردند.

- حروف حکیم -

بم جز رنج ز مادر زادن و رنجوری مردن
نه خیری از جهان بانی نشه از عام خبر کردی
نه نصیحت است این ای ده خدا دهقان بصداحت
به باشد تخم در آخر تو ارباب نور کردی
چه نازی ای تو انگر بر خود و بر ضرب دست خود
ز زود بازوی مزدور باری ارباب زر کردی
بریزی خون سرخ فوجی ای سردار سربازان
که خود در سیاه شال وصله سرخ (۱) هنر کردی
کمی پاك از زمین تم و نشان فوجی انسانها
که خود تالی شوی بر از نشانی مغنای کردی
به یا از گردش چرخ است از این دنیای نازیا
مرد زمین ناموده گردشت ای چرخ بر کردی
از این زیر وزیر کردی بنیان وین ای گردون
من آن خواهم که از بنیان وین زیر وزیر کردی
چرا ای بی سر و پا چرخ و دهر بی پدر و مادر
ز مادر مهربان تو دایه بر هر بی پدر کردی
تو خود شرمند کردی ای زمانه از شبان و روزت
شب و روز از که واقف از جنایات بشر کردی
بشر يك ككه تکی است اندر صحنه کردن
سرد پاك ای زمین زمین دم بریده جانور کردی
ترحم با عنصری شك نیست از يك عنصری دشتی
چرا و کرد ز کردید و تو کرد ضرر کردی

سزد ای شام چرخ تیره و شب وقتی سحر کردی
نه هر شام و سحر ای تیره گردون تیره تر کردی
چه ظلم است این ندلم آسایش آلودگان خواهی
پی آوردن آورده کشت شام و سحر کردی
چه عدل است این یکم يك بختان نوش آنای
میس اندر بختان زشت اختران را بیشتر کردی
چه لارم خفت خوش مامان و تیره اقبالان
که یخود باعث فرجیح این بر آن دگر کردی
همانا تا رهم زانده و وضع زشت این کبکی
سزد ای چشم تا یفا شوی وی سکوش کردی
گناهات ای کبوتر بیست زمین دو آفرینات
که بهر قوت ای خیره درخون غوطه و در کردی
تو هم جان داری و حیوان حی بی گوشتد آخر
چسه باعث گشته قوت جان حیوان دگر کردی
چه نیکو کرده ماموس افسر شاهان شدش شهنیر
تو ای حیوان چه بد کردی که زیر بار خر کردی
به پادشاه چه ای منم به عشرت در سرایستان
ز غم و آرمه در دریای نعمت غوطه و در کردی
به جرم چیست ای مقلای برای وصله و روزی
سحر از دو که در آبی بر سو دویدر کردی
تو ای مقلد دو ساله مرده گردون با مشتهای
چه مقصد داشت آوردت که تا آورده برگردی

روزگار ای روزگار

نام را چرخ از مای گردش مهر و دهن
برده دار روزگاه و خیمه ساز شب کمی
چون تو زیدم مدارای تو قور : روزگار ای روزگار
خرش بود گر اتو در يك جاسه بنشینم به داد
تا بدل سازم از تو من جنایات زیاد
هر تو راست فی ما معشر و بیم انصاف
تا اجازات خود بابت آفتابه من باید دهاد
ای جنایت کار چرخ بد مدار : روزگار ای روزگار
شیر را دهقان آغوی حزم خوردن جرات
بازار بینکال کنجشکان یاز و دن جرات
زنده سازی پس آخرد پیش مردن جرات
ناسزا این عادت آوردن و بردن جرات
ای مایک بن خانه بی اعتبار : روزگار ای روزگار
از چه دوی شیر و یاز و جانن افروختی
کاز شرار آتش کاب جهانی سوختی
و زچه عشق و آب آزاد گفتن دوختی
این قدر گفتار سوزان در دشت اندوختی
روزگار ای تیغ کم ناگوار : روزگار ای روزگار

دکمه روزگار

آسمان فته بار استو زمین فته زار
دست زوشت تیغ افش است و شخم دنگار
ای عجب زمین تخم کار و و است و زان شخم زار
تخم در دل ریخته از دیده ره بد زار زار
و نه زانو ای زانو آرم کار : روزگار ای روزگار
و شانی با دوستان و دوستی با دشمنان
هر ره با غافلان و غافل از هر هرات
پیبه سازی بد سگالان را با بینکان هر زمان
تاکبکی با من رفتی این چنین چون این رفت
با رفیقانم همیشه یار غار : روزگار ای روزگار
از عدم آورده اند و می بر اندم در عدم
زنگی راه سزار است از رحم در هر قدم
انرا این ره فته است و شود و شود و غم
کاشکی دانستی این نکته را اندر رسم
تا کبکی کردم رحم بر خود و زار : روزگار ای روزگار
خیمه و بی اعتبار و رهگذری بد دهی
هر قسم اندر گذارت زیر پایم بوی
(۱) و لاله روغ عبات است از آسمان صفت که پس
از اخذشان در سیاه بی آید

در این وقت نور ما خود گفت پس معلوم است من برای این جان دادن آخرین

یاقر اسکوتی زادہ (نورزاد)

يك خط پ ه ز

و گاهان دوت بد صدای زندان صدا کرد
يك در شانی زرد سیاهی اندرون سیاه جلال
را روشن نمود . هیکل پیر مرد زندانیان
بالاس پشیم قهوه رنگ که کمر باره جرمی
بر روی آن بسته . با آوار قدک خاکستری
و گیوه کهنه هائی که در سر پیچ اش بند
بود - و کلاه پر منی خاك آلوده ایاں شد.

زندانیان با موهای فعلی نمکی رنگ زوایده - کاری چشمان - و تمام صورتش را فرا گرفته پیش می آید . و با پشه های ریز که دارند که در زیر ابروان پنهان است باطراف می تگرد . بجای تخت خوب رسیده - خم شده آلودی را بدست گرفته بازنی جنبان و دهانی کوش کنان - که گونی چیزی نشخوار می کرد - آثار انگلی داده . از بودن . مایع زقوم مزه که خامر جمع شد بزمین کشارده بیای استاد . و با آستین دست چپ . آب دهانش را که قا بروی سیل و زنج رسیده . وبا آب دهن لجن زاری شده بود . پاک کرده دستنی به خورجین حمل نمود - قرص نان - و پانیر سبزه را تجدید کرده نمکی بخود داده باقیم های سنگین سرفه کنان بیرون رفت درحالی که برده سیاهی از دود نفت - از دنبالش بجای می گذاشت .

من که بهم نفسی پیش نهادم صدای شرابان قلب بگو شم میرسد بزدی نگذاشت که نفسم بشماره افتاد - روح از قلابم نزدیک است پرواز کند - گونی نفسم پیته ام رسیده چشمه را برای آخرین دفعه باز کردم در تمام سقف زندان از سیاه موج بد بوئی . که از دود چراغ نفتی احداث شده . موج می زند . و از خود دانه های ریز منجمد سیاهی می ریزد - هوا غیظ بسان روغن چراغ اتمام قوا چنانکه اشخاص محضرت بکک می طپند بمزد خواسته تکانی بخود داده از روی تخته خوب پیا خواسته خویشتن را افتان و خیزان . بدم در پیچه رسانیدم . که شاید از هوای بیرون استمداد کنم . همین که چشمهایم باندرون حصار زندان افتاد دیدم در لوجه مشائی سیاه رنگی که گونی بر سر درب آن مثل بیرقی فرشته اند این کلمات پامر گمب روشنی دهنده (فسفری) نوشته شده بود .

زندانی ابدی برای ابار داران

سال ۱۲۹۷

مراسن از خواب جسته . دیدم خدمه که در اطراف احاطی خوابم خوابیده بودند

باطفاق خراب داخل شده عنت نمره زدن مرا می پرسند . تا چند لحظه که بی حال بودم بد که حال آدمم - با آنها بیوب دادم . از احتکار ۱۲۹۷ شرمسارانه روی بارگاه پروردگار آورده توبه کرده عهد کردم که فردا از تمام همتی خود بقدر مایحتاج برداشته بقیه را بمصرف مدرسه برای انتقال یتیمین باعث ولایتی برسانم

صادم السلطان درخشان

بیچاره همیشه اشرف

ای محبط بی وفا و ای جامعۀ قدر نشناس هیچ مشاغل نمی کنید آنکه تقریباً از ده سال پائین طرف همه هفتۀ موجب قریب و عشوت دماغی شما بود چه شد . کجاست ؟ هیچ جوابی نمی شد این بیچاره و شور بخشی که کینج مدرسه صدر دو یک یزنوله کنه آجری روی یک حصیر زیر خشن و زیر یک پلاس کنه کینج دوربار یک سفره قیر نان خالی نشسته بود . در حدود عقاید خود برای خدمت بافکار شما مردم بی وفا بیایات خود را در لاف مزه مرغ و فسنجان منتشر میکرد چه بر سرش آمد ؟

باری همان بنت برگشته که برای وصله پینه کردن کپسه جمجمه شما ها . یک عمر زحمت کشید . بالاخره ثروت زحمت شیرازه کپسه جمجمه خودش را از هم پاشید و عجباً برای وصله پینه کردن آن به دارالاجلین شهر نو کبیل داده شد . اینست عظمت خد نکاران فکری بی مزد شاهان . بی هیچ یک از افراد این جامعۀ فاسد سیاستن ترین دیده اند چگونه برای احوال پرسی این خد نکار می مزد رفته با تقدیم یکد مته گالی کم قیمت بدین بی پرستاری که در راه آبادی غلب آن ها عشق خراب شده اظهار قدردانی نماد

مدیر نسیم شمال آندره مدرسه صدر بر سر سفره خالی و آن خشک سختی و بد بختی دید قادر بوده شد و یک نفر از این اشرافی که روزی چند من برنج از سفره

زیاد مانده را بدور میزدند و برای سنگ های سفید و سرخ و سبز (الماس و یاقوت و زمرد) هزارها تومان ترك می کنند دست این بیچاره با عزت نفس را که ممکن نبود بی دعوت بجائی برود انگرفت تا این گزهر گرانهای خفت و ذلالت شیرین طبیعت ضایع و فسد گردد .

اگر از من پرسند سید اشرف و سید اشراف از دوز اول دیوانه اند که قدم در راه این جامعۀ بی وفا میگذارند

قرن بیستم

طبیعت همواره در ترقی است و کاروان لندن بسرعت برق پیش میرود و هر سرعت بر عظمت و وسعت و علو مقام خود می افزاید . حجاب جهل و ظلمت از نور علم و معرفت زایل میگردد پشته ها توده های موانع همواره مخموشود کوهها بر برابر عزم آفتابین بشر نمانع می گردد سلاسل طبیعت و کند کند بمجملات نزدیک است بشر را رها کرده و روزی خواهد رسید که انسان از محبط خود هم تجاوز کرده بتولیع منبع و سخنر اکم الشمس واقمر مباحی و سرافراز گردد و با کرات و عوامم دیگر رفت و آمد نماید .

سعی و عمل آنها موجب عظمت است انسان ساعی و جاهد سزاوار تعلیم و تحسین است جوینده یا بنده است بغل در بهیاد وجود ندارد

طمانه و اهمیت بشر ارکان طبیعت را متوازن ساخته و قوی آنها استخوان نموده پس از فراهم آوردن کلیه وسائل و لوازمات زندگی و آبادی دنیا بشر از زمین میخواهد در فضای لایتهای برای کشف رموز و اسرار خفت پرواز نماید .

آری دنیا پیش میرود طبیعت منتلب میشود اساس زندگی تغییر میکند تمدن و بنی نوع ما از مرتبه جهل و ذلت و حیوان و آدمیت گذشته و مدعی جنبه آسمانی و

ما کونی هند و دنیا در قرن بیستم می‌رود
 با سموات رابطه پیدا کند - اما
 تنها یک گوشه دنیا در یک محیط تاریک
 قلمه زمینی یافت می‌شود که یکی از این
 هیاهو دور و بی خبران هنوز حس جودت
 در آنجا باقی است و در تعجب یک آتش
 فشان نورانی در امتداد قرون وسطی باز
 بحال پیودت و ظلمت عودت کرده
 مردمانش چون قرون اولیه باقی و بعدات
 عهد حجر زندگانی میکنند اراضیش نامیرد
 معادن و مخازنش در زیر توده‌های خاک
 مدفون پشته‌های نا هموار سنگ و خاك خار
 و خاشاک در تحت اشعه آفتاب سوزان در طرق
 و شوارعش مانع پیرو و مروراند هنوز قسمتی از
 ساکنانش با در نشین و برخی دیگر در شهرهای کوچک
 خانه‌های محقر مستغرق در هوای مسموم با
 چهره زرد ضعیف و اندام باریک نحیف
 آفریده پرموده و زده از اعطام صورت یعنی
 نیرده بی خبر از کیمیت و کیفیت لذت طبیعت
 امرار حیات میکنند - اینجا کجاست
 وطن فردوسی سمدی خنجم است وطن
 اولادان میروس کسری شاه عباس نادر که
 فتیان سعی و عمل آنها را بدین حال قیام
 انداخته
 بالاخره واضح تر ایران منع تمدن
 شرقی که قرن‌ها دنیا را بنور علم و معرفت
 آراست برد
 آری ایران حقیقت را باید محفوت و
 نباید نهفت حق قیام است اما پیرو هسای
 دیر رس آن شیرین و پر نعمت است - ما
 ایران وطن عزیز خود را دوست داریم و
 نمی‌خواهیم چون فرزندان آن خلف فریفته
 فتنرات عشاریت تمدن و جو فروشان گندم
 نواحیات خانوادگی را بهشت بازده راضی
 شویم که دشمن بتمام آبادی مالک مایه‌های
 آن شود اما خود عیوب را با نظر دقت
 دیده و درمقدد رفع آن بر آیم بهتر است
 قاصد بگران در موضوع معایب و نواقص ما
 کتاب‌ها تألیف کنند و در صحنه آثار در

ناون هس ما را اسباب مضحکه و مله
 قرار دهند -
 اوضاع ایران از هر جهت پادشاهی شدن
 قابل مقایسه نیست و به هر چه نمیتوان راه
 پیوند و موافقت برای اجرای آن بدست آورد
 زیرا فقدان تمام وسائل این قرن دوخته شده
 است
 ایران در قرن بخار تنگرف ای بیم
 انکتربك راه آمل تحت البحری نمیتواند
 یا دری کجساره الاغ قاطر شتر با سنان
 برف و یخا و ماشین دیاره که جو هوا قدر
 در با روی زمین سلع آنرا میدان جولان
 خود قرار داده و ملوونها خروار مال
 التجاره و هزاران مسافر را از مسافت بعیده
 در مدت کمی حمل و نقل میکنند معلومت
 و در برابر توپ و تفنگ شمشیر و سیر
 بکار برده پس باید در حدود تهیه زندگانی
 این عهد بر آید و نواقص خود را مرتفع
 نماید
 ایران باید در قرن بیستم انسانی را
 که قابل پیوند در برابر نیازهای نیاز نیست
 دور برود و معایب عصری عالی را خرداری
 کند و از چیزهایی که در این عصر باید
 از او دوری کرد پرهیز نماید
 در قرن بیستم در دنیا فکر خیال
 افکار بتمام عمل در آمده حروف فعل می
 شوند جامد مشقی میگردد
 جهل و بی علمی سبب خفت و علم
 موجب شوکت و عظمت است تعلیمات برای
 عموم اجباری و در میان ملوونها نفوس بی
 سراد کمتر یافت میشود لغات غم - اندوه
 ضعف توانائی - اقبال از قانوس دنیا محو
 شده و کلمات قنای آمین - خند و کارد
 ولی نعم - پیر غلام - چاکر جان قنار -
 سبک آستان - عهد شما - قربان خاشاک پای
 مبارکت گردم - - - و از دفتر مامشات
 محو گردیده و در کتاب انسانی بر گردد
 فصول رفقت و بندگی اسارت کبر و نفوذ
 عزیز ای جهت خط بطلان کشیده شده
 است

در قرن بیستم کسوف خسوف از
 ورمیات عادی طبیعی است قوس و قزح
 از تابش اشعه شمس در بخارات است و
 عکس سرخی و سبزی کوه قاف نیست تیر
 و کمان رستم هم در آسمان کوییده نشده
 طلسمات - جادو - نقل بغیر - جن -
 دیو - پری - هوزاد تأثیرات خود را پس
 نگرفته اند و معهود شده اند که دیگر در
 امورات زندگانی بشر مداخله نکنند
 و زمین هم سنگینی خود را از روی
 شاخ کوه برداشته و در روی هوا منحرف
 و بهیچیزی تکیه ندارد و کوه هم باهی را به
 تلبست علم مخیلت مرخص کرده سبوع
 از کوه قاف پرواز کرده و محقق شده است
 که من در برف ها حلالی شود و کیهان
 علم شریف شبی است و جنب درویش
 برای جلب نفع دروغ می‌گفته و خانواده
 ها گدا می‌ساختم
 در قرن بیستم تجرد و عبادت مفت
 خودی ممنوع است مسموم را با حصیر
 مسجد معاجه نمی‌کنند و ازله سر را
 بالی و ابریشم نمی‌بندند و حمام رفتن
 خانه ساختن و غیره نباید در کول به اجازه
 آقایان منعین شود در قرن بیستم بهترین
 اماکن و باغات گردشگاه عمومی است
 قهوه خانه‌های کثیف پر دود پر خاکستر عن
 معاز از جنس نلک و افوار جای استراحت
 نیست - در میخانه‌ها و سیرکها و محفل
 عمومی بجای تماشای قنات حسین کرد - و
 پیراز خان و نسیم عیار و اجتماع خطابه اما
 راویان اخبار و طوطیان شکر شکن شیرین
 گهواره چنین روایت کرده اند - - - که
 زد مثل خیار تر او را بدو نیم کرد بجلالت
 و جرات قرائت میشود و در تفریح هم
 استفاده های علمی حاصل می‌شود
 در قرن بیستم در دنیای تمدن متاثر
 فرا رسیدن عمر نیستند و هر دقیقه از یکبارگی
 ساعت نگاه نمی‌کنند - اوه شش ساعت
 دیگر بخروب داریم روز ها مقدر بلند است
 و از بی حوصله گی و قنات از زندگانی

موازنه شرق و غرب

آن برترن سواراست و این بر لاج و اشرف
 او قدم باقی و پر زور وین توان و پند
 این یغمال و غافل آن صاحب تفکر
 او منعم تو نیکر این مفلس جلیبر
 وین يك جو كرم خاکی مسکین و سست عنصر
 وین دارد از جهالت از علم و فن تفر
 وین از ره بطالت شد آلت تندر
 وین از طریق غارت جیب و بغل کیند پر
 وین ایستاده يك جا چون خر پای اخور
 وازرا بود به ایوان و افور سیخ و الیر
 در وادی سلاطین داری هنی نفساخر
 بر شاهان تواضع بر عساجرت نکیر
 شد بیاعت قاض شد موجب تأثر
 بدیع

کی معرود به غربی شرقی سست عنصر
 او مرد وند غافل وین سادہ لوح چافل
 این عاشق خرافات آن صاحب حقایق
 حاجی و مشهدی نیست با کفت ارد همسر
 آن يك جو شیرجگی - الا لا و جست و دایک
 او منمك شب و روز در علم و صیت و فن
 آرا از راه کوشش شد بحر و بر مشر
 آن از ره تجارت شد صاحب تنول
 او در فلك کیند سیر با کشتی هوایی
 او را بید بیدان توپ و زنت و شد شیر
 ای شرقی مبه بخت تو کی ز خود پیندی
 چون ظالمان عاجز تا چاند می فروشی
 فکری بدل خود کی کحوال بر ملالت

سیر نمی شوند و مرگ نانی خواهند و ...
 مرگ اگر مرد است گو نزع من
 نادر آغوش بکیم آنك تنك
 زیرا مبدلند وقت خیلی گزیند موجودی که
 تنجه گردش افلاک (کرات ستاری) و مرور
 قرنهای سالها ماهها شبها روزها ساعات
 دقائق است ایستاده خلق نشده و باید بقدر
 سهم خود مجهول را معلوم کند و اسمی
 از خود در صحنه روزگار یادگار نگذارد
 زیرا نام نکوست حاصل ایم آدمی

در قرن بیستم - ادبیات دارای يك
 طراوت و لطافت و مجسمه خالقند و به
 آسمان - زمین - شمس - قمر - مشرقی
 زهره - سوز - صنوبر - شمشیر - زنجیر
 فیروزه - سیر قامت معشوقه و ممدوح را
 ترنم و آئینه بدان نمی کنند و خروارها
 شکر - قند نمک را برای شیرینی و ملاحت
 او صرف نمی نمایند زیرا حاجت مشابه
 نیست روی دل آرام را - و محبت و عشق
 واقعی و صمیمی است و شکایت شب هجران
 میبیرم از این نظم - را جانا مکن ما را
 دیگر مورد ابعمال واقع نمی شود و برای
 بدن معشوقه بخند يك زبان نمیرود نا
 در آستان درخت راه بیاید
 در قرن بیستم کفایت شرط ترفی است
 برای تحصیل و دانش سعی و عمل لازم است
 کار موجود و مانع و مقود - دیگر خوردن دل
 خوردن تنق مدح گشتن تو سری خوردن
 در در باب بیروت دنیا زرق و متلر
 خواجه بودن مورد ندارد و کبر کردن خر
 خوردن بابو هم در ضرب البیل دنیای تمدن
 نیست و هر کس از عمل خود بهره میبرد
 محبت جنب زاده

گفت و شنید

القاب در ایران

طلا گران و کم یاب است برای آنکه
 کمتر از معدن استخراج میشود آهن اوزان
 و فیراوان است برای آنکه زیاد از
 معدن استخراج میشود خلاصه بقول معروف
 هیچ اوزانی نمی داشتند هیچ گران بی حرکت
 نیست ولی القاب که در ایران پیدا و فور
 است باید فهمید که حکمت زیادی و اوزانی
 آن چه بوده است
 در صورتیکه فقط القاب امتیازی است
 کار طرف دولت و شایسته در مقابل خدمات
 مهمی دانسته شد که به سبب تشویق دیگران
 شده هر کس بکوشد که خدمت لایبی
 به دولت و ملت خود نموده دارای مقامی
 گردد

امروزه شیوع بسیار آن اصل قضیه
 را از میان برده و در اعمال گشایسته است
 که برای این علت چه محلی فراهم
 خلاصه القاب نه معنی است که بواسطه
 زیادی استخراج آن اوزان شود نه کشتنی
 است که دیم آنرا از آن شده یا بواسطه

کم و زیاد داشتن رشوت سبب زیادی و اوزانی
 گردد

با بیان هیچ بهیچ برای تنزل و
 زیادی آن نمی توانیم فرض کنیم جز آنکه
 داخل در بحث شده بگوئیم فی الحقیقه ترقی
 کنندگان زیادند که موجب زیادی القاب
 شده و یا آنکه القاب تنزل آمده که هر کس
 برای خود یکی را انتخاب می نماید
 خلاصه در این دو فتره مردم به هیچ
 سبب دایم این عباد را نمیتوانیم انتخاب کرده
 لذا باز این عظم بوالگذاشته نموده خدا حافظ
 میگردیم

من مع خلیلی

دکاراکی

روان - رخ سر سبز من دهد و ده

این مثل را به یکی از حکما نسبت
 می دهند که وقتی از اشیر خود بهترین غذا
 ها را خواست که برای وی تزیین دهد
 اشیر چند قطعه زبان کرساند و طبع کرده
 بسفره نهاد فردای آرزو مجدداً آن اشیر را
 غذا ها خواسته شد باز چند قطعه زبان را
 پخته سر سفره برد

اگر من اشتیاق داشته باشم و این
 آرزوی من در حدود مکان باشد سرانسر
 صغیر این ملک را می آراشم و يك ورده
 آبادی ساخت فرنگ از شهر و قراء و
 و خطوط آهن و غیره بر روی صحنه گران
 گران این سرزمین من گدازم و عشق

برنجی چوبک تخته گردم طلب
نه بینی جرموش را در نهان
که بی زحمت بخورد آب و نان
خطا بر من از تخته قایدنت
ولی موش در کار چایدنت
صادق بروجر دی

(دو تیب روسیایی)

اردم ۱ قیامت و تربت و عفت

در این صفت که بقرات مندرجات
شماره اول مجله قرن بیستم کتاب گره بد
موضوع مقاله روسیای ری را که از اثر
قلم و تراوش فوقی سرشار شاعر شهیر
و مدیر محترم مجله قرن بیستم آدی
زاده هشتی است بی اندازه جالب دقت و
قابل تمجید و تشریح دانسته مصمم شدم
که از قطعه نظار حفظ ناموس عمومی و
جلو گیری از اعمال زشت بعضی از موضوعات
مهمه اماسی را که باعث این قبیل هملیات
شده ذکر نموده و بعضی انتباه عامه راه
علاج آن را نیز بیان نمایم زیرا سرمنشاه
تمام مقام اخلاقی جوانان و باعث انواع
بدبختی هموطنان مخصوصاً مکنه طهران
شروع شهرت رانی بواسطه غیر مشروعه
است و علت اصابع آن عدم مواظبت در
تربیت دختر ها و اهمیت نگذاشتن بحیثیت
اجتماعی نسوان است ضمناً باید متذکر بود
و اوصاف داد که در شروع روسیایی گری
قطر و فقط تقصیر متوجه زنان نمی شود
بلکه حقیقت این است که از اجتماعی تصصیرات
همده بامردان است

(۱) - علت اینکه دو تربیت
و تکمیل احداث و ترقی عالم نسوان با
وجود نص صریح طلب الملم فریفته علی
کمال مسام و مسلمه

که مهم ترین موضوع حیاتی محسوب
میشود از طرف رجال بی نهایت سهل فکاری
شده و بطوری که شایسته قرن بیستم و
سزاوار یک ملت متقدم و زنده است
کوشش و همتی نگردیده و چون اول

سر زمین افکند مجدداً که ازوی پرسیده
شد سر بر آورده گفت : زبانم لال بری
روی جنازه جناب امیر از هر چیز بهتر
است امیر از شنیدن جواب فوق الحاده
متغیر شده
امر داد که مادام العمر بحسب اندرش
سازند .

شخص بازوکان که ناظر واقعه بود
جلو آمده عرض کرد که این شخص تصویری
ندارد مدت زمانی است که مشغول بافتن
شال بوده در یک شبی که از پشت خانهاش
عبور میکردم مدتی بگوشتم رسید خوب
که گوش فرادادم دانستم که رکولکی است
و دائماً در حال بافتن شال میگوید خدایا
ما از سر این زبان حفظ کن من همیشه
منظر فهمیدن این مطالب بودم آوازه امروز
پیش آمد و این بیچاره از دست زبان نالان
است و از امیر خواهانم که مرتخص فرموده
از حبس و تقدیش صرف نثار فرمایند

س . ع . خایلی

هر چه بین امیرسد زدست زبانست
جان من از دست این زبان بلب آمد
د عشقی .

سک و موش

بدیدم یکی طفل شیرین زبان
که دودست دارد یکی فرص نان
سک خانه آژنان زدنتش ربود
بخورد و بخوابید و لختی غنود
بخندید طفاک تعجب کز آن
بسک گفت ای مر مرا پاسبان
تورا بهر حفظ من آورده اند
تو را دفع حق من کرده اند
نودر خانه بر من تعدی کنی ؟
برونت کنم تا نکندی کنی
یاسخ چنین آن زبان بسته گفت

که من هیچ ناخورده ام نان مفت
مخوان مر مرا خائن دزد خود
که من از تو برگرفته ام مزد خود
کنم پاسبانی تو را روز و شب

خلاصه بدترین چیز ها زبان و بهترین
چیز ها زبان است
من مدتی بود که بن مصرع وادرخاطر
داشته و معنی آرائی فهمیدم که زبان سرخ
سو سبز می دهد بر باد چه معنی دارد اما
اینکه حکایت ذیل ترجمه آن را بدین
قلمداد که :-

شخصی از بزرگان شبی از پشت خانه
جولائی عبورش افتاد درب خانه جولارا باز
دیده و یک صدای شعبنی از آن می شنید
این خانه همان رکولکی معروف است که
حکایات شیرین باو نسبت میدهند
شخص عاثر خیال میگردد که باز رکولکی
چه چیز خوش مزه را پیدا کرد تعجب می
کند حس کجسکاری برنش واداشت که
بطور آهسته داخل شده و صدا بشنود خلاصه
از پنجره اطاق تماشا نمود که رکولکی باز
چه را می بافت و دائماً می گوید خدایا ما را
از سر زبان حفظ کن!

چند روزی گذشت شخصی بازوکان
دو خانه یکی از امراء حضور داشت رکولکی
را دید بغچه زیر بغل داشت وارد اطاق
شده و بغچه را در مقابل امیر بر زمین نهاده
گفت قدیمی شایانی تهیه نموده بحضور مبارک
هر شب می دارم

امیر امر نمود که بغچه را باز نمایند
در آن میان یک قواره شال بود که برنگ
مشکی با عنقه های دقت و لطافت بافته شده
بود امیر راز این تقدیمی بسیار خوش آمده
از اطرافیان می پرسید که واقعا شال نفیسی
است اما بگوئید که برای چه خوب است
هر یک از اطرافیان به مناسبت چیزی میگفتند
یکی می گفت برای برده خوب است
دیگری اظهار می داشت که برای رومیزی
تصن ندارد یکی دیگر می گفت اشتهر بافته
برای رویه اهداف منتهای مناسبت را دارد
خلاصه هر کدام بسایه چیزی می گفتند تا
اینکه همه گفتند از رکولکی می پرسیم که خودش
بافته و مصرفش را بهتر از هر کسی میداند
رکولکی از این سؤال اندکی اجبگر زبانه

مردی مثل مادر است و عادت و اخلاق خانواده گمی و خوی مادر در اطفال باقی مانده و کملا موثر است لذا از مادران بی علم و نادان دیروز غیر از فرزندان جاهل امروزه نباید توقع داشت هروقت مادر ها بی وظائف خانه داری و پرورش اطفال بقانون های آگاه شدند در این موقع می توانند نوابوکان و دو شیرکان تربیت شده و خوش اخلاق برای هیئت جامعه تهیه نمایند

پس بر اشخاص ترقی خواه نوع پرست لازم است که در تکمیل و بیداری نسوان و ازدیاد مدارس بنات که از هر حیث کلی و قابل استفاده باشد اهتمام نمایند تا دختران از روی قواعد اخلاقی و مطابق احتیاجات ملیه و مقتضیات عصر به تربیت شوند در این صورت از ارتکاب اعمال ناپسندیده احتراز کرده و به نون طبیعت و شریعت اختیار شوهر نموده و اطفال خوش اخلاقی که باعث فائز آنها و ملت باشد پرورش خواهند داد

(۳) - قابل انکار نیست بهر اندازه که دختران بد بخت دچار زندگانی قاف آور میشوند و از انتخاب شوهر باز می مانند بهمان تناسب صد ها و هزار ها از مردان جوان نیز بواسطه بد بختی با نان از زن گرفتن منصرف شده و طرفین از تشکیل فامیل ازدیاد نسل و یک زندگی آبرومند و با شرفی ای بهره مانده و گرفتار هزار گونه بدبختی و مرض خواهند شد

در این موقع هم تصویر کلی از طرف مردان است اگر چه شك نیست زن و مرد با طبیعه جاذب و مجذوب یکدیگرند و این وضعت اخلاقی و اجتماعی محیط ما طوری است که غلبه و تسلط با مردان است و در اعمال نیکو یا فاعل زشت سرمشق و راهنمای نسوان محسوبندو زنان حتی در امور مشروعه هم اختیاری از خود ندارند و از هر حیث محکوم و مجبورند و بافقاره زنان محجوب تر و با حیا تر از مردانند و دلیل دیگر آنکه چنانچه در حیوانات مشاهده میشود نوع مذکور پیوسته در دنبال اثاث است و قوه شهوانیه هم از صفات حیوانی انسان است

پس با شرح فوق معلوم بو ثابت شد که مردها بیشتر باعث خرابی زن ها میشوند و عکسش کمتر است با این ترتیب هر مقدار که عده زنان بد عمل تربیت شود لافال بهمان اندازه زن مردان فاسق را باید تخمین نمود و نباید تصور را متوجه یک طرف کرد در هر صورت واضح است که تغییر کلی با مردان است و هر که جوانان در این مواقع با کاهانی و خود داری نمایند و بتبیب دختران نادان ننگند ناموس رومی با انحطاط نگارده و بر عده دوسیان افزوده نخواهد شد

(۳) یکی از عالی عمده بلکه علت اصلی فساد اخلاقی مردان و زنان و انتشار بی ناموسی اشکالاتی است که در وصف های شهرستان موجود است (دعوتیان از این قیود آسوده و از جهانی راحت تر و محفوظ ترند)

زیرا نظر به بند پرورزی طرفین در اول جوانی و بهر موقع کارانی اغراض شخصی ایوان آنها بواسطه جلب منع کردن و محرمانه فروختن دختر ها بدست آوردن طرف پر پول و عدم رعایت تناسب سن و اخلاق و مسائل وصال بهسرعت فراهم نمی شود تا کار بجای نرک میرسد و از طرفی اکثر و صناع نوعی انجام می گیرند که عروس و داماد از حال یکدیگر بیخبر می باشند بلکه آسانی خانوادگی هم ندارند فقط نظر به میل و خواهش یکی از طرفین و باید تأمین صنایع فزهری و استفاده خوبت آن دلایلی عبت با طایفه امر خیری میگردد و حال آنکه در واقع امر شر بلکه مقدمه صدها شرور است

هزارش مانم و یک عروسی است - پس اتفاق می افتد که عروس و داماد در همان نظریه اولیه یا بهمانه کمی بعلمت عدم توافق افق و حال و جمال از یکدیگر بدشان آمده و منزجر میشوند با این ترتیب امر از دو صورت خارج نیست یا بزودی عنوان طلاق در میان می آید و چنین مرد و زنی گذشته از اینکه مبادا خدا آکرده وصلت ثانویه هم مثل اولیه باشد خودشان جرئت اقدام به تجدید فراش نمی کنند دیگران هم آنها را

نامنکر و بی علاقه در زنا شومنی فرض نموده و حاضر بوضعت کردن با آنها نمی شوند با این پیش آمد سوء با خود داری کرده و عمری به افسردگی و بی سرو سامانی می گذرانند و با ناچار بوسائل غیر مشروعه رفع شهوت نموده و در هر حال تفرین به جان والدین و وساطت اولیه میکنند و ثواب عیالیت زشت آنها هم حتماً باید روح این مسیین بد بختی و سرگردانی آنها خواهد شد و صورت دیگر آنکه چنین زن و مردی دندان بچکر گذاشت با کمال بی میلی و دل سردی با هم امرار حیات می نمایند و اگر مردمان باک دانی باشند از کیفیت حقیقی زن و شوهری بی بهره مانده باینکه تأسف عمری بر رخ طلی میکنند و لا تن به بی شرفی داده طرفین یا یکطرف با اعمال ناپسندیده و امراک مخشنه مبتلا خواهند شد این تبدیل اولاد و احتیاجات از اینگونه پدر و مادر ها حاصل آید بدین است چند درجه از خودشان بدتر و سیاه بخت تر خواهند بود ضمناً هیئت جامعه را هم گرفتار و مسریم خواهند نمود پس با شرح موضوعات اسف انگیز خجلت آورد فرق بر هموئان عموم و اهل طهر این خصوصاً لازم است که در مقامات و صات کمال دقت را نمایند که طرفین از هر حیث متناسب بوده و تفاوت با یکدیگر با کمال نادانی عمر زندگانی کنند و به بعضی از تجلیات دافریب پس اسامی و اقوات ظاهره کون نخورده فرزندان عزیز خود را گرفتار انواع سختی و بد بختی نمایند

(۴) - خواندن رمانهای راجعه به عشق بازی دیدن عکسها تشها و کورت پندل های عربان که مرد و زن با نیکال مخشنه کلایز یکدیگر شده اند و بد بختانه در بعضی از خانه های طهران موجود و دو زرد اهل کار فراوان است یکی از مروجین و مهیجین عده شیوع بی ناموسی و شهوت پرستی است از صنایع و اختراعات حیرت آیز منرب زمین و عادات آنها مناسفانه خود کشی کثرت استعمال مسکرات و این قبیل اثر خاتمان سوز شرافت از بادده در مملکت

جایزه

جریده گران خرج قرن بیستم را در بازار و اغای نقاط دیگر شهر بگرایه میکنند و میخوانند و هرچه از بهر روزنامه فروشا خواست کردیم که این بی انصافی و عمل خلاف وجدان را ترک کنند جاره نشد
اینک از معامله کننده کن محترم این جریده تمنا میکنیم که (بهر اعلان و تقاضا و انجاس) اگر وسیله عملی برای جاوگیری این قضیه که در هر هفته باقی بافت خسارت ما میشود میتوانست اختراع نمایند کتباً یا اداره قرن بیستم ارسال دارند که در مقابل آن دواشرفی یک تومانی و یا شش ماه روزنامه مجانی برسم جایزه تقدیم خواهد شد (دفتر جریده قرن بیستم)

بحث در موضوع منثورده مقاله گردید و دیباچه مقالات را کمتر به تعریف این گوینده مشغول دارند البته مقصود آقایان تشویق این باده است ولی روزنامه ای که همه هفته ماسو از تعریف و تمجید نویسنده آن باشد چه صورتی خواهد داشت !!!

و ممکن است برای تشویق عرض نوشتن یکلمات شاعر شهیر ادیب تحریر خداوندگار تحریر و تقریر و تنقیح مشاعر مدیر بی نظیر قرن بیستم مرقوم فرمایند :

خدمت جناب مستطاب عمده انجاء آقای فلان (مبلغ هشت تومان) که عشر صحیح آن هشت قران است از بابت آبرونه سال نخلانویل یا اداره جریده قرن بیستم به پردازید .

چه تشویقی بهتر از این ... برای مدیر فقیر ناخوانده درس تزویر از زندگی سیر جریده معطل و محتاج مانده قرن بیستم فرض می فرمایند .

آخیلی غریب است قریب به هزار و دوست تومان تا کنون برای انجاس این جریده صرف شده و وجه آبرونه بی که تا امروز واصل گردیده از قرار ذیل است :
آقای سلطان صادق خان قران ۵۰ آبرونه ششماه
آقای ناصر السلطه قران ۱۵۰ آبرونه دوصاله
ولی شاید بوزن یک من سنگ شاه مقالات ترفیض و تمجید این نویسنده در اداره موجود باشد باری از آقایان مشترکین محترم تمنا داریم در ارسال وجهه آبرو زمان روح افسرده و دل مرده و داغ شوشه این گوینده را قریب و رفاقتی فرمایند .

مقامه روشنی

عدم فروشی زنان بیچاره گردیده بلکه بدبختانه در تنگن ساشتن یک قسمت عمر پسران ساده هم شرکت دارد

انتشار اعمال شرم آور علی دیگری هم دارد که عجز محض این که زیاد بافت تصدیق فارغین محترم نشده باشد از ذکر آنها صرف نظر می نمایند - این زمان بگذرد تا وقت دیگر . - نصر الله رسنگار -

...

در کابینه آذنی مشیر الدوله ناندازه برای تجدید مشور و میان ری اقدامانی شد و یک کابینه های بدعتیست نمودند از کابینه حاشره امید واریم برای این مرض اجتماعی فکر مداوای فرمایند

ما هیچ تنگی در شماره قول مرض را تشخیص دادیم در شماره های آینده این مفصلاً طرق مداوا را شرح خواهیم داد قرن بیستم

تمنا

از آقایانی که در حق این بنده حسن ظن دارند و مقاله برای درج به این جریده ارسال می فرمایند تمنا دارم که با سخنان ساده همه کس فهم یک موضوع اساسی شایسته درج در قرن بیستم را مورد بحث قرار داده و بیداری و آگاهی عمومی را در نگارشات خود در نظر داشته باشند

[و کمتر مقالات مدح این وقیح آن را بعنوان این جریده ارسال فرمایند که مانع این قیل و مقالات را در قرن بیستم نامناسب می دانیم .
و همچنین از آقایان نگارندگان مقالات تمنا می شود که از اولین سطر مقاله وارد

ما رو به از دیاد گذاشته یعنی کلمه نواقص اخلاقی آن ها را تقلید کرده ولی از فنون علمی و اطلاعات عامه انفعه و آکناب صنایع لازم به یکی یخیز و محروم مانده ایم بر کسانیکه این آثار مضره و ازیت پیش منزل خود نموده اند محض این که اطفاشان باین گونه اعمال نگویند که گرفتار نشده و شرافت آنها را که دار نگند لازم است این مسائل بد اخلاقی را از خانه خود دور نموده و جوانان ساده لوح را از خواندن کتب معاشقه باز دارند مگر این که مایل باشند از منافع فروشی و وجاهت فرزندان دل پسندشان معروفت و وجاهت پیدا کرده و از این مجری استفاده نموده به مقامات عالیه قائل شوند .

۵ - از اکثر شیوع فسق و منہیات فسق و منہیات فح از اعمال قبیحه و حسن از افعال حسنه برداشته شده بلکه مع لاسف معکوس گردیده است .

هر که کسی در این دوره چند دفعه مبتلا برض مغایس و سوزاک نشده باشد حمل بر عدم ذوق و ادراک او می کنند و در عداد زائرین کوجه ها و مستخدمین حساس شراو قمداد نخواهد شد .

انتشار خیانت کاری و تمام مفاد اخلاقی بدلت مذکوره است که فرق و امتیازی در بین خوب او بد نیست - از برای علاج این درد باید اشخاص دوست و مذهب الاخلاقی را بی نهایت تجلیل و احترام نمود و از نفوس فاسد و خالنه جدا اظهار تنفر و از جاز کرد تا اخلاق کریمه عرض وجود نماید و صفت رذیله از بین رود

۶ - فقر و احتیاجات عمومی نبودن و مسائل معاش فقدان تفریحات لازمه بودن مغایر ضروری روز افزون دیدن تجملات فقیر گواگون که بغیر از وسیله بی شرفی و خیانت کاری بدست نمی آید کنی شود اینها مفسر از جلال - حسن تقلید و خود دانایی و بوالوسی علم مانع و رادع ظاهری و معانی اخلاقی بی علاقه کنی به دیانت عمل نکردن و احکام الهیه هر یک بوی خود سبب ابتلا و تمام اعمال ناپیم و عیال نیک آور شده است - و وجات فرق الذکر نه تنها باعث